

در مجموعه گفت و گوهایی که تحت عنوان «سؤال قرن» صورت می‌گیرد، با افراد گوناگونی که در عرصه‌های ادبیات کودک و نوجوان، تصویرگری، نقد و پژوهش و ادبیات بزرگسالان فعالیت مشخصی دارند، به پرسش و پاسخ می‌نشینیم شاید که از این گذر، نگاه متنوعی به حوزه‌های مختلف ادبیات صورت گیرد تا ضمن آشکار شدن شمایی از وضعیت کنونی، نقاط تلاقی جریان‌های ادبی بزرگسالان و کودکان و نوجوانان، معلوم شود. باشد که هر یک از این شعب، بهای کافی را به دیگر شاخه‌ها بدهد و شکاف و گسل موجود، اندکی ترمیم گردد.

در این شماره با کیوان عسگری به گفت‌وگو نشسته‌ایم. عسگری، لیسانس و فوق‌لیسانس نقاشی را از دانشگاه هنر گرفته و در حال حاضر، مدرس دانشگاه هنر، سوره و دانشگاه آزاد اسلامی است. از جمله فعالیت‌های وی، آموزش هنرهای خلاق به کودکان، داوری دومین نمایشگاه بین‌المللی نقاشی کودکان تهران (کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان)، شرکت در بی‌ینال دوم و سوم و چهارم موزه هنرهای معاصر تهران و حدود ۹ نمایشگاه گروهی و سه نمایشگاه انفرادی است.

□□□

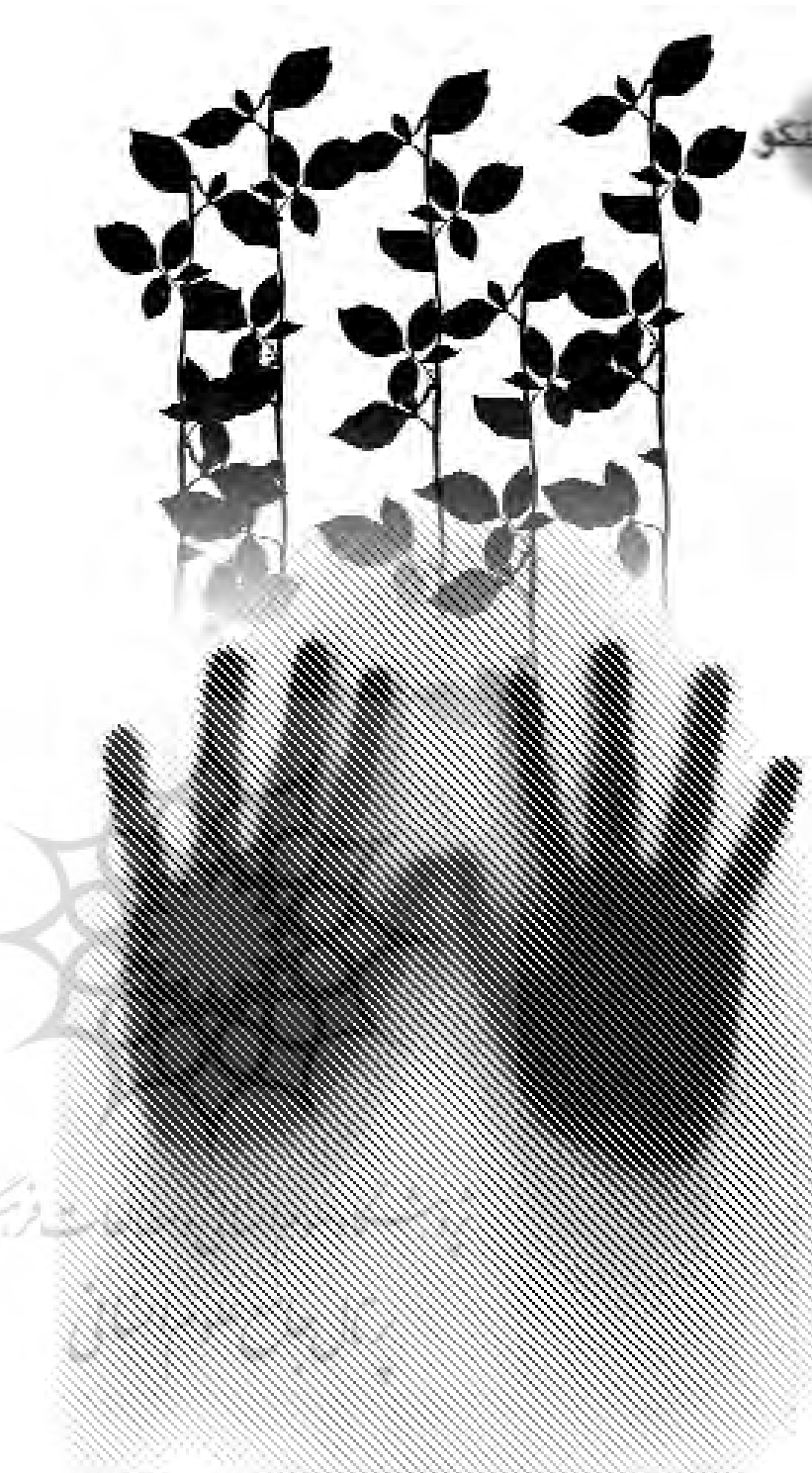
از آنجا که اصولاً بین تصویرگری کتاب و نقاشی تمایز قائل شده‌اند، چه مرزهایی باعث جدایی این دو حوزه از هم می‌شود و چه تعریف مشخصی برای این دو حوزه وجود دارد؟

اساساً هر اثری که بتوان واژه مقدس هنر را به آن اطلاق کرد، ویژگی‌هایی را در بطن خود می‌پروراند که مهم‌ترین آن، نحوه بیان است. این عنصر، خلوص خود را از توانایی هنرمند در خلق اثر و شرایط زمانی و مکانی و دیدگاه شخصی کسب می‌کند. نوع و جنس بیان، با توجه به کاربرد آن، تغییر می‌پذیرد و از شکلی به شکل دیگر درمی‌آید. این تغییر و تبدیل، تفاوت تصویرسازی و نقاشی را آشکار می‌کند. تصویرگر با زندگی در متن اثر ادبی، رویکردها تفکر و دنیای ذهن و تخیل پدید آورنده را تجسم می‌بخشد و در این ترجمه، سعی می‌کند مهم‌ترین عواملی را که می‌توانند در نحوه ادراک مخاطب مؤثر افتند، در نظر بگیرد. در صورتی که در نقاشی، غیرقابل پیش‌بینی بودن است که هنرمند را پیش می‌برد. در یک اثر نقاشی، عوامل اجتماعی، روانی و نبض خاطرات پنهان است که با وساطت من درونی و هنرمند، نظام تجسمی وی را سامان می‌بخشد.

اما در حوزه تصویرسازی، به‌خصوص کتاب کودکان، تصویرگر، علاوه بر این که با بالهایی از جنس تخیل، نقش می‌زند و رنگ‌آمیزی می‌کند،

شهره کاندی

# گفت و گو با «کیوان عسگری»



می‌کوشد هر چه بیشتر به ذهنیت کودکی برسد و تصویر را قطعه کامل‌کننده متن به حساب آورد.

### در زمینه نقد تصویر، وضعیت فعلی را چگونه می‌بینید و به نظر شما چه مشکلاتی و موانعی در این زمینه وجود دارد؟

همان‌طور که می‌دانیم، تفکر و تبیین در ارتباط با آثار هنری، جنبه مطلق ندارد و بدین لحاظ، هر منتقدی، دیدگاه خود را در مورد اثری اعمال می‌کند. در این‌جا هم، نقد هنری جایگاهی ملون ندارد و در مورد ارزیابی آثار تصویرگری گاهی سلیقه فردی است که ملاک و معیار می‌شود. نقد در طول تاریخ، در فعل و انفعال بوده و با صافی‌های مختلفی سنجیده شده است و منتقدین همیشه سعی کرده‌اند تا نظریاتی پابرجا برای تحلیل آثار هنری انتخاب کنند و از این منظر، گاهی نظرهایی اعجاب‌برانگیز شکل می‌گیرد که حتی هنرمندان را نیز متحیر می‌کند. من خود به شخصه به نقد و تحلیلی که توسط خود هنرمند صورت می‌پذیرد، معتقدم. در طول تاریخ هم بسیاری هنرمندانی که نقد و خلق را با یکدیگر پیش می‌برند. مثل موریس دنی، هانری ماتیس، واسیلی کاندینسکی، کلاوبل، ماله ویچ، آپولیز، دوشان، پیکاسو و...

### منتقد تصویر که به تصاویر نگاه می‌کند، چه دانشی باید داشته باشد؟ آیا فقط داشتن سواد بصری، در حد آشنایی با عوامل تصویری برای او کفایت می‌کند و یا باید چیزی بیش از این بداند؟

شناخت و آگاهی جهان شمول، از ارکان مهم نقد تصویر است. شناخت ادبی، شناخت تصویر و انطباق این دو سبب می‌شود که یک تصویرگر در کارش موفق باشد. همان‌طور که یک بازیگر سینما و تئاتر در متن ادبی فرو می‌رود و با آن زندگی و از آن تغذیه می‌کند، تصویرگر و منتقد تصویر نیز باید جوهره و عصاره اجزا را بشناسد. این اجزا، همان چرخ‌دنده‌های کوچک و بزرگ ساعت است که همگی آنها به یک اندازه با اهمیت‌اند. دردناک‌ترین لحظه، زمانی است که اثری به واسطه ظاهر فریبنده و زیباییش تایید شود. غافل از این‌که این ساعت نه وقت دقیق را نشان می‌دهد و نه زنگ آن هرگز به صدا درمی‌آید؛ یعنی کاربرد خود را از دست داده است و افسوس که زنده نیست.

ذهن و تخیل منتقد، به اعتقاد من، باید در گذشته و حال و آینده سیر کند و جنس اتفاق و پدیده را بشناسد.

کمی در مورد رویکردهای مدرنی که در زمینه نقد تصویر وجود دارد، توضیح دهید؟

احساس شخصی من این است که تفکرات منتقدانه رایج، فقط تغییر صورت و شکل ظاهری را دربر دارد و از آن‌جا که ریشه‌هایش از یک نهر خاص آبیاری می‌شود، همواره یک حقیقت را مد نظر دارد. برای مثال در نقد ساختارگرایانه، استحکام، کاربرد، فضا و شیوه بیانی مورد توجه منتقد است. این امر در این گونه نقد، معیار است و واژگان مشخصی مانند

کند. در واقع، کاری کند که بتواند دنیای تخیل کودکان را از راهی جدا از راه متن، گسترش بدهد. البته در این بین، بعضی‌ها هم آن قدر افراطی کار می‌کنند که ممکن است در تصویرگری، گزاره‌هایی متناقض با متن ارائه دهند. نظرتان راجع به این طیف چیست؟



تعادل، تناسب و هماهنگی، مدام در این شیوه از نقد به کار می‌رود و تنها بر مبنای شرایط زمان و مکان تغییر می‌کند.

**همان‌طور که شما اشاره کردید، در یک اثر تصویری، برخلاف نقاشی، ما با متنی روبه‌رو هستیم که تا حدودی ممکن است تصویرگر را مقید کند. در این بین، نظریات مختلفی وجود دارد. بعضی آن قدر خودشان را مقید به متن می‌دانند که هیچ چیزی سواى متن ارائه نمی‌دهند و در واقع، شاید دنیای تخیل کودکان را گسترش نمی‌دهند و بعضی هم معتقد هستند که یک تصویر کتاب کودک، باید فراتر از متن برود و نقاط خالی متن را پر**

تصویر و متن، همواره با هم پیش می‌روند و یکدیگر را کامل می‌کنند. تصویرسازی برای متن، از آن‌جا که ترجمه‌ای از آن است، به وفاداری نیاز دارد. البته، این کار مشکل است. تصویرگری با دامنه تخیل وسیع، به متن جان تازه‌ای می‌بخشد و به هزارتوی آن نقب می‌زند و برعکس، تصویرگری که افق و دامنه تخیل محدودی دارد، متن را در چارچوب اسیر می‌سازد و گاه تمام منافذ آن را نیز می‌بندد. اما در مورد تناقض با متن، معتقدم در این صورت، تصویر راهی جدا در پیش می‌گیرد و مانند گلابی‌هایی می‌شود که بر درخت پرتقال بروید!

برخی از تصویرگران ما معتقدند که هنگام خلق یک اثر تصویری، نباید مخاطب را لحاظ کرد. آنها اجازه می‌دهند

که ابتدا کارشان آفریده شود و به بازار کار راه پیدا کند، بعداً اگر مخاطب آن را جذب و از آن خودش کرد، چه بهتر. از سوی دیگر، بعضی‌ها همان طور که اشاره کردید، از ابتدا مخاطب را مد نظر دارند. کدام یک از این دو گروه درست فکر می‌کنند؟

به نظر می‌رسد که به هر حال، تصویرگر باید گوشه چشمی هم به مخاطب داشته باشد. در غیر این صورت، دلمشغولی شخصی و فردی هنرمند، به جای مسئولیت اجتماعی و کاربردی قرار می‌گیرد که در پاره‌ای از موارد می‌تواند مخرب باشد و مخاطب را به نوعی گمراه شده و سردرگم کند. فکر می‌کنم بهتر است این‌گونه تصویرگران، با اقتدار اعلام کنند که نقاشی می‌کنند. این لاف‌سبب می‌شود با تکرار مکررات در مواجهه با متن‌ها و کتب متفاوت قرار نگیریم. زیرا این خطر وجود دارد (به‌خصوص در زمینه کتاب کودکان) که عناصر متن (استعاره، فضا، شخصیت‌ها) در تخیل تصویرگر، به گونه‌ای کاملاً متفاوت و به دور از متن شکل بگیرد. ممکن است جذابیت و ارزش خاص خود را داشته باشد، اما در حوزه خاص خود.

گاهی هم پیش می‌آید که تصویرگر می‌خواهد مخاطب را لحاظ کند، ولی شاید عواملی از جمله ناآشنایی با روان‌شناسی کودک و ویژگی‌های این گروه سنی، باعث شود که کار تصویرگر بیان کودکانه نداشته باشد. یعنی در عین حال که المان‌های تصویری رعایت شده و از نظر بصری، کاری قوی و خوب است، ولی در یک تحقیق میدانی، ممکن است که بچه‌ها آن اثر را جذب نکنند و از آن خودشان ندانند. در این مورد چه می‌توان گفت؟

چیزی که شاهدش هستیم و مدام اتفاق می‌افتد؛ یعنی نتیجه قابل پیش‌بینی می‌شود و در لحظه‌ای که کتابی تازه از آقای X به دستمان می‌رسد، قبل از ورق زدن کتاب نوع، جنس و تخیل تصویر، تکنیک و نحوه دفرماسیون برای ما از پیش آشکار است.

آقای فرشید مثقالی روزی گفتند: من وقتی اثری و کتابی را به پایان می‌رسانم، آن را فراموش می‌کنم. این حرف بسیار زیبایی بود که هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم. به نظر می‌رسد که یک تصویرگر باید هنگام مواجه شدن با هر اثری تمام آن پیشینه فنی و مهارت‌ها را فراموش و احساس کند که در مقابل زمین جدیدی قرار دارد و بذری هم که قرار است آن جا بیفشانند، محصول متفاوتی می‌دهد. در سینما هم که مخاطب تجربه کاملی از نور،

صدا، تصویر و موسیقی دارد، وضع به همین منوال است. بازیگرانی هستند که در ذهن ما همیشه مهربانند و همیشه خدا نقش پیری بازی‌شانسته، مهربان و دلسوز را بازی می‌کنند و هر گاه کسی در متن به شخصیتی دلسوز، متفکر و آرام برمی‌خورد، بی‌اختیار به یاد او می‌افتد. نتیجه این است که اصل شگفتی که لازمه تبلور هر اثر هنری است. بی‌حاصل می‌شود و گرمای متن، گاهی به سردی و یک‌نواختی سوق می‌یابد.

**وقتی یک تصویرگر می‌خواهد یک متن ادبی را تصویر کند، در مورد ژانری که آن متن ادبی دارد (واقع‌گرا، تخیلی و...) آیا مقید و ملزم است که در تصویرگری از آن ژانر تبعیت کند؟ یعنی آیا می‌شود برای یک کار رئال، تصویرگر تصاویری سورئال یا کارتونی یا فانتزی خلق کند و یا حتماً باید مقید به ژانر متن باشد؟**

مقید بودن تا حدودی لازم است. به نظرم تصویرگر می‌تواند از فضای متعارف دور شود؛ تا جایی که رشته‌های اتصال تصویر و متن گسسته نشود. عجایب‌نامه، نوشته کورنی چوکوفسکی، کتابی بود که در کودکی با آن آشنا شدم. در یکی از داستان‌های این کتاب، به نام «دکتر، آی‌درد می‌کند»، دکتری مهربان با ریشی سفید، گاه بر پشت گرگی سوار است، گاهی با نهنگی در دریا همسفر و لحظه‌ای بر پشت عقابی نشسته است. او به سرزمین اسب‌های آبی و سایر حیوانات، می‌رود که درد آنان را برطرف کند. تصویرسازی این ماجرا جنبه‌ای واقعی دارد. وقتی به گذشته رجوع می‌کنم، به یاد می‌آورم که در ۴ یا ۵ سالگی ارتباط بسیار زیادی با تصاویر این کتاب داشتم و فضای تجسمی آن را کاملاً احساس و باور می‌کردم و شاید به سبب همین باورپذیری باشد که این اثر، هنوز هم در ذهنم جا دارد.

تصویرگری کتاب کودک، بسیار پیچیده است. یک اشاره و یک جابه‌جایی کلمات که از تخیل نویسنده نشأت می‌گیرد، مرا با خود به جای دیگر می‌برد و این به دانش تصویرگر ارتباط دارد و شاخک‌های حساسش در درک قضیه. تصویرگر در این‌جا به خواب می‌رود و در دنیایی حضور می‌یابد که محرک اولیه، یعنی نویسنده، برایش مهیا کرده، سپس او با گویش و لهجه خاص تصویری‌اش، سفرش را روایت می‌کند. شکل روایت و این که از کدام منظر به متن نگاه شده، به شرط دور نشدن از روح داستان، به نظر می‌رسد که بسیار جذاب است.

**کارشناسان ادبیات کودک بر این باورند که بچه‌ها تصاویر خودشان را برای تصویرگری کتاب کودک نمی‌پسندند و**



دلیلی هم که برای این حکم‌شان دارند، این است که چون تجربیات کودکان زیاد غنی نیست، آن‌ها مایلند به تصویرگری بزرگسالان نگاه کنند تا تجربیات‌شان در این راستا غنی شود. اما وقتی من به نمایشگاهی رفتم که از تصاویر و نقاشی کودکان سراسر دنیا در کانون برگزار شد و شما هم آن‌جا داور بودید، این استدلال در نظرم ضعیف جلوه کرد. وقتی آن تصاویر را دیدم، باور کردم که آن‌ها هم دنیای تجربی خیلی غنی و خیال‌پردازی‌های پر قدرتی دارند و شاید اگر بخواهند برای کتاب‌های خودشان تصویرگری کنند هم، خیلی حرف‌ها برای گفتن داشته باشند نظر شما چیست؟

معتقدم که خواستگاه تصویرگری کتاب کودکان، در آثار نقاشی خود بچه‌ها است. در این نمایشگاه، هم بسیاری از آثار به تنهایی با آثار بزرگان قابل مقایسه است. برای مثال، منبع الهام تصویرهای کوتاپاکوفسکا، آثار کودکان است و یا خانم لاونته که تصاویری کاملاً انتزاعی خلق می‌کند، از کودکان سه یا چهار ساله و منبع تصویری آنان مهم است. کودکان در این سن، به تشریح عوامل انتزاعی مثل خط و یا سطح می‌پردازند و در نقاشی‌های خود، ساعت‌ها نقطه‌ای کوچک را برای شما تشریح می‌کنند که مثلاً خانه است و خواهر و برادرم و پدرم که روزنامه می‌خواند و مادرم که لبخند می‌زند و تلویزیون نگاه می‌کند و از این قبیل....

**روشن تر می‌پرسم. آیا می‌شود یک کتاب کودک را خود کودکان تصویرگری کنند یا نه؟**

تصاویری را که بزرگسالان خلق می‌کنند، روالی منطقی‌تر دارد و مخاطب نیز در نظر گرفته می‌شود. یک کودک ممکن است در خلق تصویری منفرد در ارتباط با متن موفق باشد، ولی استمرار و انتظام در کل تصاویر را خیر. کودک با توجه به شناخت محدودی که از جهان اطرافش دارد، داستان را شکل می‌دهد و این ممکن است از لحاظ درک مفاهیم کتاب، از سوی سایر کودکان، عمومیت نداشته باشد و ادراک آن با اشکال مواجه شود.

**فکر نمی‌کنید تصویرگری‌های بزرگسال ما هم چنین مشکلی داشته باشند؟**

همان‌طور که قبلاً توضیح دادم، این مشکل در حال حاضر وجود دارد.

**شما وضعیت تصویرگری و تصویرگران حوزه‌های بین‌المللی، افرادی مثل لئونبولی،**

**موریس سنداک و... را چطور می‌بینید؟**  
چیزی که آشکار است، برتری اجرایی از لحاظ تکنیک و شناخت اصول تصویرگری، در آثار خارجی است. اما آثار ایرانی از لحاظ طرح و ایده و تفکر بسیار جالب توجه است. در نمایشگاه بین‌المللی نقاشی کودکان نیز این نکته بارز بود. برای مثال، ضعف در به‌کارگیری مواد، کیفیت مواد و همین‌طور شناخت و دانش بیان نقاشی کودک، سبب شده که کارها کلیشه‌ای، یکنواخت و از لحاظ تکنیک ناپخته باشد. برای مثال، نقاشی کودکی از اسلونی که با تکنیک چاپ دستی اجرا شده بود، ایده‌ای ابتدایی داشت، اما نوع اجرا و تکنیک اجرایی حیرت‌انگیز بود. نقصان این اصول سبب می‌شود که اصل باورپذیری اثر، در مخاطب رنگ بیازد.

**می‌خواهم بدانم که چرا ما در زمینه نقد تصویر، افراد متخصصی نداریم؟ چرا افرادی مثل شما یا سایر مدرسین دانشگاه یا حتی خود تصویرگراها، زیاد به این مقوله به‌ها ندادند و برای آن جریان‌سازی نکردند؟ آیا ضعفی در نهادهای آموزشی ما در این زمینه وجود دارد؟ چون ما می‌بینیم که نقد متن، چند سالی است که راه افتاده و کمی رشد کرده، ولی در زمینه نقد تصویر، احساس می‌شود که هیچ حرکت قابل توجهی صورت نگرفته است.**

من مهم‌ترین عامل را ضعف شناخت می‌دانم و به همین دلیل، تحلیل و نقد آثار تصویری در تمامی حوزه‌ها و به‌خصوص کتاب کودک، جنبه سلیقه‌ای پیدا کرده؛ یعنی دستورالعمل یا معیار مشخصی وجود ندارد و تأثیرات حسی است که افراد را متأثر می‌سازد تا تأثیرات ساختاری و درک این ارزش‌ها. برای مثال، اثری ممکن است در زمینه ترکیب‌بندی، فرم، روابط، جهت و کشش عناصر بصری بسیار ناپخته باشد، اما جسارت در به‌کار بردن رنگ قرمز، سبب تحسین گردد و آن اثر امتیاز زیادی به خود اختصاص دهد.

**آیا در نظام دانشگاهی ما برای آموزش این مقوله‌ها جایی باز شده؟ به عبارتی، آیا در واحدهای دانشگاهی و یا در نهادهای دولتی و حتی نهادهای غیردولتی، جاهایی وجود دارد که برای این مسائیل برنامه‌ریزی کنند و افرادی پرورش دهند که به ابزار شناخت ساختار یک تصویر، مجهز باشند؟**

درسی با نام تجزیه تحلیل و نقد آثار تجسمی، در برخی از واحدهای درس دانشگاهی وجود دارد اما در حد یک ترم که این مهم، به سازمان‌دهی و

برنامه‌ریزی پیگیر و مستمر نیاز دارد و وحدت آرا نیز در آن بسیار مهم است. زیرا بسیاری از افرادی که به تدریس این درس اشتغال دارند، اما در قرن هجدهم متوقف مانده‌اند و نه تنها شناخت کافی نسبت به حرکت‌های جدید ندارند، بلکه آن را بی‌محتوا و بی‌ارزش می‌دانند.

حال فکر کنید دانشجویی کنجکاو، در این دریای موج، به کدام تخته پاره می‌تواند بیاویزد. از آن جا که این امر کاملاً جدی است و نظمی عالمانه را می‌طلبد، فقدانش کاملاً احساس می‌شود. تمامی ما کم و بیش، با دیدن آثار تصویری خارجی مبهوت شده‌ایم؛ چون آن‌ها تمامی این قضایا را مدون کرده‌اند و جنبه علمی کاربردی آن را کاملاً مد نظر دارند و به قدری سیستماتیک پیش می‌روند که کسی نمی‌تواند دیگران را بفریزد. ابزار شناخت در دسترس آن‌هاست و دقیقاً به همین دلیل است که داستان و فیلم هری پاتر (که من آن را تصویرسازی موفق می‌دانم) می‌تواند تأثیر عمیقی در کودک و بزرگسال داشته باشد.

اما ذخیره غنی فرهنگی ما در بعضی از موارد، حتی به بدترین شکل ممکن تجسم می‌یابد. شاید اگر اهل تصویر، تحلیل صحیحی از آثار ارزشمند تصویری ما داشته باشند و تصاویر شاهنامه بایسنقری و یا آثار میرک، سلطان محمد، کمال‌الدین بهزاد، خلیل، جنید و غیره را با دیدی نافذ احساس کرده باشند، بدون شک، ذائقه تصویری آن‌ها تغییر می‌یابد و آن وقت آن‌چه را خودمان داریم، از بیگانه‌ها تمنا نخواهیم کرد.

**راجع به کمیک استریپ و این که آیا واقعاً این نوع کارها ارزش هنری دارند یا نه و چرا مخاطبین کودک، جذب این گونه آثار می‌شوند، قدری صحبت کنید.**

این آثار ابتدا به واسطه تصویر بر مخاطب تأثیر می‌گذارند و سپس متن، کامل‌کننده آن می‌شود. همان‌طور که در تمامی آثار هنری، میزان ارزش متغیر است، در این آثار نیز وضع به همین منوال است. شاید یکی از نمونه‌های خوب آن، مجموعه تن‌تن و میلو باشد که سراسر تخیل، هیجان، باورپذیری و احساس مسئولیت در ارایه مطالب علمی است و حس غافلگیری در انتهای هر صفحه، از نکات ممتاز آن به حساب می‌آید.

**شما به جنبه‌هایی چون هیجان‌انگیزی و باورپذیری این تصاویر اشاره کردید. آیا سواى دلایلی که ذکر کردید، از نظر المان‌های تصویرگری هم کمیک استریپ‌ها جنبه هنری بالایی دارند؟**

در مقایسه با تصویرسازی، کتاب‌های کمیک استریپ، بدون تردید در حد پایین‌تری قرار دارند؛

چون جنس روایت تصویری در آن‌ها به کلی متفاوت است و از سینما الهام می‌گیرد. در صورتی که تصویرسازی، بیشتر به نقاشی نزدیک است.

**نظرتان راجع به فرشید مثقالی که برنده جایزه اندرسون سال ۱۳۵۴ شد، چیست؟**

ایشان یکی از هنرمندانی هستند که به خوبی به ابزار شناخت مجهزند. نوآوری، جست‌وجو گری و دانش ایشان، سبب می‌شود که در مواجه شدن با هر یک از کتاب‌های مصور ایشان، دچار شگفتی شویم. نو شدن بی در پی در آثارشان، کاملاً دیده می‌شود. برای مثال، تصاویر کتاب ماهی سیاه کوچولو که با تکنیک چاپ دستی کار شده، هرگز از خاطرات کودکی‌ام دور نمی‌شود و یا پسرک چشم‌آبی، شهر ماران و... مجموعه گرانبه‌ای انیمیشن‌های ایشان. اساساً همین نوجویی است که سبب می‌شود هنرمندی مانند بهمین دادخواه، در تصویرسازی افسانه نیما یوشیج، از تکنیک چاپ فلز (کالکوفرافی) استفاده کند که مراحل پیچیده و مشکلی دارد.

**در مورد نسرين خسروی، نظرتان چیست؟ ایشان هم برنده جایزه نوما، در سال ۲۰۰۱ شد و کاندیدای جایزه اندرسون ۲۰۰۲ نیز هست. در مواجهه با کارهای خانم خسروی، در درجه اول، همه این نظر را می‌دهند که کارهای شاگال را به یاد می‌آورد. آیا شما معتقدید که ایشان کارهای شان تقلیدی از تصاویر شاگال است یا این اعتقاد را دارید که این تکنیک و این شیوه را ایشان درونی کرده‌اند و با همراه کردن آن با موتیف‌های ایرانی و آن چیزی که در درون خودشان می‌جوشد، کاری متفاوت و جدید ارائه داده‌اند؟**

من این قضیه را تقلید نمی‌دانم، بلکه ملهم شدن یک هنرمند از اثر هنرمند دیگر می‌بینم. برای مثال، پیکاسو از تابلو ندیمه‌ها، اثر ولاسکوئر، بارها و بارها کپی برداری کرد، اما زمانی که با نقاشی پیکاسو مواجه می‌شویم، می‌گوییم کار پیکاسو است. درونی شدن و درک تصویر، اهمیت زیادی در این قضیه دارد. در غیر این صورت، عملی فاقد منطق و ادراک انجام می‌گیرد و تأثیربخشی آن کم می‌شود.

**کائدی قبل از این که خانم خسروی انتخاب شوند، کمیته‌ای در شورای کتاب کودک که برای انتخاب کاندیدای جایزه اندرسون تشکیل شده بود، روی افراد دیگری هم فکر کرده بود. از جمله آقای خانف، آقای بنی‌اسدی، خانم گل‌محمدی**

**... نظرتان در خصوص این تصویرگران چیست؟**

آثار این هنرمندان، کمابیش بسیار جذاب است. از آخرین کار آقای خانف، مثلاً دنیای رنگین‌کمان، بسیار لذت بردم. زیرا ایشان به آن فضای بکر و غیرمنتظره رسیده بودند و همین غیر تکراری و بکر بودن، جذابیت متن را بیشتر می‌کرد.

**وقتی به نمایشگاه‌های کتاب می‌رویم معمولاً غرفه‌هایی پر فروش هستند که کتاب‌های بازاری و آن چیزی که ما در اصطلاح به آن کتاب‌های دکه‌ای می‌گوییم را عرضه می‌کنند و کتاب‌هایی پر فروشند که تصاویر آن‌ها از جنبه هنری ارزش بالایی ندارد. علت این امر را شما در چه می‌بینید؟ آیا ضعفی در اینست که والدین تصاویر خوب را نمی‌شناسند و یا مسائل دیگری هم دخیل هست؟**

فکر می‌کنم وظیفه نهادهای مختلفی که در ارتباط با کودک کار می‌کنند (نقاشی کودکان، ادبیات کودک و تصویرسازی کتاب کودک)، این است که ذائقه تصویری، تجسمی و بصری مخاطبین را ارتقا دهند. زیرا ما هنوز معیار ارزشیابی یک اثر تصویری موفق را نمی‌دانیم. این گونه کتاب‌ها می‌توانند صدمات جبران‌ناپذیری به شخصیت کودک بزنند و تخیل پیشرو آنان را نابود کنند.

برنامه‌ریزی آگاهانه، برپایی جشنواره‌ها، نمایشگاه‌ها و فراخوانی عام می‌تواند خانواده‌ها را با جنبه‌های مثبت تصویرسازی کتاب کودک آشنا کند. هرمان هسه، در مصاحبه‌ای می‌گوید: «در کودکی، هنگامی که از خیابان عبور می‌کردم، پدر روحانی ناگهان فریاد زد «مواظب باش» و من متوجه ارباب‌های شدم که به سوی من می‌آمد و از مهلکه گریختم و آن هنگام بود که به قدرت کلام پی بردم». سرعت انتقال و مفاهیم در یک تصویر، شاید از کلمات هم بیشتر باشد. بزرگی نیز می‌گوید: زمانی که موسیقی و شعر از بیان باز می‌ایستند، نقاشی سخن آغاز می‌کند.

**در پایان، اگر سخن ناگفته‌ای باقی مانده، خوشحال می‌شویم بشنویم؟**

اگر بر این باور باشیم نسل جدیدی که در حال شکل‌گیری است، با تمام وجود، همه آن‌چه را که در اطراف خود می‌بیند و می‌شنود، در خود ذخیره می‌سازد، سعی می‌کنیم آنان بهترین تصاویر ممکن را ببینند، زیباترین نمه‌ها و صداها را بشنوند و این امر رسالت دست‌اندرکاران امور کودکان و نوجوانان را بیشتر می‌کند. زیرا در غیر این صورت، کودک و کودکی، روز به روز و لحظه به لحظه، از باغ آرزوهای خود دور می‌شود.